

شرح شعر جذبه ابعاد عشق

شاعر: رسول پویان

جذبه ابعاد عشق

دانش از ابعاد هستی را هویدا می کند
بعد مفهوم وسیع و تازه پیدا می کند
بعد اول تا سوم در چشم انسان جلوه کرد
بعد چارم را زمان در ایده خوانا می کند
بعد پنجم می کند آزاد انسان را ز بند
حال و پیشین را یکی در ذهن فردا می کند
مرزهای ظاهری را علم برهم می زند
بودن انسان را ممکن به هرجا می کند
بعد ششم قدرت پرواز را افزون کند
در جهان های موازی بال و پر وا می کند
کاپی خود را به آسانی به هرجا بنگرند
در فرایند شدن بس دیده بینا می کند
بعد هفتم را نه آغاز و نه انجامی بود
دانش نو محشری گویی که برپا می کند
بعد هشتم و نهم را گر بیاری در نظر
آن چه ناشد بوده در عالم مهیا می کند
بعد دهم هیچ قیدی را نمی دارد قبول
بیرق آزادی بی حد بالا می کند
حالت مطلق نمی گردد ز تنهایی برون
هستی خود را درون ذره خنثی می کند

ذات هستی را ز بعد یازدهم جویا شوید
گویی دید عقل کل حل معمّا می کند
از انرژی ریسمان ها را به جنبش آورد
گوهر بود و شدن را پر تجلا می کند
هرچه دل در زینه ابعاد بالا می رود
رازهای هستی در هستی افشا می کند
گوهر هستی نمی گنجد در شرح و بیان
موج های ذرگان را چشم رویا می کند
تا انرژی میدهد عشق و محبت زنده دل
در جهان بی سروپا شور و غوغا می کند
جذبۀ عشق افکند موج انرژی را به دام
آن که مجنون را اسیر زلف لیلا می کند
همدمی گر پاس عشق و همدلی آرد بجا
در جهان بیکران دل سفرها می کند
جذبۀ ابعاد عشق و مهر دل ها زنده باد
آنکه تنها قطره ها را بحرودریا می کند
عشق را با عینک رنگین نمی یابد کسی
عشق دلها را ز یکرنگی مصفی می کند

8/7/2023

1. این شعر رسول پویان را می‌توان از چند لایه‌ی هم‌زمان خواند: فلسفه‌ی هستی، علم و کیهان‌شناسی، عرفان نوین و ویژه‌ی پویان، و زیبایی‌شناسی عشق، رؤیا و تخیل. نکته‌ی مهم این است که نباید مفاهیم علمی شعر را الزاماً گزاره‌های دقیق فیزیک معاصر دانست؛ شاعر از «ابعاد»، «ریسمان»، «انرژی» و «جهان‌های موازی» به‌عنوان زبان مشترکی میان علم و تخیل فلسفی استفاده می‌کند.

۱. معماری کلی شعر: از دانش به عشق

ساختار شعر بسیار معنادار است. حرکت آن تقریباً چنین است:

دانش → ابعاد هستی → شکستن مرزها → آزادی → جهان‌های موازی → پرسش از هستی → انرژی → عشق → همدلی → وحدت

یعنی شعر در آغاز ظاهراً درباره‌ی علم و ابعاد جهان است، اما در پایان معلوم می‌شود مقصد اصلی شاعر عشق است.

به همین دلیل عنوان، «جذبۀ ابعاد عشق»، بسیار هوشمندانه عمل می‌کند. «بعد» در ابتدا اصطلاحی علمی به نظر می‌رسد، ولی در پایان معنایی روحانی پیدا می‌کند: همان‌گونه که هستی ابعاد گوناگون دارد، عشق نیز گویی ابعاد گوناگون وجود انسان را به هم متصل می‌کند.

۲. فلسفه‌ی شعر: هستی چیزی ثابت و بسته نیست

از نخستین بیت:

«دانش از ابعاد هستی را هویدا می‌کند»

شاعر هستی را یک واقعیت تک‌لایه نمی‌بیند. جهان برای او چیزی نیست که تماماً با حواس معمولی قابل مشاهده باشد.

این نگاه، یک پیش‌فرض فلسفی مهم دارد:

آنچه می‌بینیم، تمام آن چیزی نیست که وجود دارد.

در نتیجه، «بعد» در شعر فقط یک مفهوم هندسی نیست؛ استعاره‌ای است از سطوح ناشناخته‌ی واقعیت.

در ابیات بعد، این ایده رادیکال‌تر می‌شود:

«مرزهای ظاهری را علم برهم می‌زند»

اینجا علم نقش «گشاینده» دارد. علم صرفاً اطلاعات جمع نمی‌کند؛ بلکه مرزهای تصور انسان را جابه‌جا می‌کند.

این یکی از زیباترین مضامین فلسفی شعر است:

هر کشف علمی، علاوه بر اینکه چیزی را به ما نشان می‌دهد، چیزهای ناشناخته‌ی بیشتری را نیز آشکار می‌کند.

پس دانایی در این شعر پایان جست‌وجو نیست؛ آغاز حیرت است.

۳. انسان در حال عبور از محدودیت‌های خویش

در شعر، افزایش ابعاد با افزایش آزادی انسان همراه می‌شود:

«بعد پنجم می‌کند آزاد انسان را ز بند»

و بعد:

«بودن انسان را ممکن به هرجا می‌کند»

و سپس:

«بعد ششم قدرت پرواز را افزون کند»

اینجا «پرواز» را می‌توان کاملاً فلسفی خواند.

انسان عادی در یک دستگاه محدود از زمان، مکان، بدن و ادراک زندگی می‌کند. شاعر خیال می‌کند اگر ابعاد ادراک و هستی گسترش یابد، انسان نیز از محدودیت‌های معمول عبور خواهد کرد.

بنابراین «پرواز» الزاماً پرواز فیزیکی نیست؛ می‌تواند باشد:

○ پرواز اندیشه،

○ پرواز تخیل،

○ پرواز روح،

○ پرواز آگاهی،

○ و عبور از مرزهای معمول شناخت.

این همان جایی است که علم در شعر به عرفان تبدیل می‌شود.

۴. زمان؛ یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های شعر

بیت بسیار مهمی داریم:

«حال و پیشین را یکی در ذهن فردا می‌کند»

شاعر در اینجا وارد مسئله‌ای عمیق می‌شود: ماهیت زمان.

برای تجربه‌ی معمول انسانی، گذشته، حال و آینده از هم جدا هستند. اما شعر با ورود به ابعاد بالاتر، این جدایی را متزلزل می‌کند.

در اینجا می‌توان شعر را به یک پرسش فلسفی تبدیل کرد:

اگر موجودی بتواند زمان را از بیرون ببیند، آیا گذشته و آینده همچنان همان معنایی را دارند که برای انسان دارند؟

شاعر پاسخ علمی قطعی نمی‌دهد؛ بلکه از این تصور برای گسترش تخیل استفاده می‌کند.

«فردا» دیگر فقط زمان آینده نیست؛ به نوعی فضای امکان تبدیل می‌شود.

۵. جهان‌های موازی و گسترش «من»

یکی از خیال‌انگیزترین بخش‌های شعر:

«در جهان‌های موازی بال و پر وا می‌کند»

و سپس:

«کاپی خود را به آسانی به هر جا بنگرند»

اینجا مسئله فقط جهان موازی نیست؛ مسئله‌ی عمیق‌تر، هویت انسان است.

اگر جهان‌های متعددی وجود داشته باشند و نسخه‌های گوناگونی از یک انسان در آن جهان‌ها باشند، سؤال فلسفی پدید می‌آید:

کدامیک «من» واقعی است؟

آیا هویت ما به بدن فعلی‌مان وابسته است؟

آیا «من» مجموعه‌ای از خاطرات است؟

یا چیزی فراتر از همه‌ی نسخه‌ها وجود دارد؟

شاعر پاسخ صریح نمی‌دهد؛ اما با این تصویر، «من» را از یک موجود محدود زمینی به امکانی چندجهانی تبدیل می‌کند.

این دقیقاً یکی از نقاط قوت تخیل شعر است.

۶. بعد هفتم و هشتم و نهم: عبور از منطق معمول

وقتی شاعر می‌گوید:

«بعد هفتم را نه آغاز و نه انجامی بود»

و:

«آن چه ناشد بوده در عالم مهیا می‌کند»

دیگر به‌وضوح از فیزیک تجربی فاصله می‌گیریم و وارد متافیزیک شاعرانه می‌شویم.

اینجا «بعد» دیگر فقط مختصات جهان نیست؛ تبدیل می‌شود به درجه‌ای از امکان وجود.

در این خوانش، هرچه انسان از ابعاد پایین‌تر به ابعاد بالاتر می‌رود، مرز میان:

ممکن و ناممکن،

واقعیت و خیال،

بودن و شدن

کمرنگ‌تر می‌شود.

به همین دلیل واژه‌ی «شدن» در شعر اهمیت زیادی دارد.

۷. «بودن» و «شدن»: یک هستی‌شناسی پویا

یکی از زیباترین تعبیرهای شعر:

«گوهر بود و شدن را پر تجلا می‌کند»

این بیت را می‌توان قلب فلسفی شعر دانست.

«بودن» یعنی آنچه هست.

«شدن» یعنی آنچه در حال پدیدآمدن است.

شاعر هستی را فقط یک «بودن» ثابت نمی‌بیند؛ هستی برای او فرایند شدن است.

این نگاه، جهان را شبیه یک اثر هنری ناتمام می‌کند.

انسان نیز بخشی از این فرایند است:

انسان چیزی نیست که فقط «باشد»؛ انسان دائماً «می‌شود».

و این «شدن» با افزایش آگاهی، عشق و تجربه گسترش می‌یابد.

۸. «عقل کل» و عرفان نوین پویان

بیت:

«گویی دید عقل کل حل معما می‌کند»

شعر را به سوی یک مفهوم عرفانی می‌برد: عقل کل.

اما عرفان این شعر با عرفان سنتی تفاوتی دارد. شاعر از زبان:

فیزیک، ابعاد، انرژی، ریسمان، جهان موازی و ذرات

استفاده می‌کند تا به همان پرسش‌های قدیمی عرفانی برسد:

○ هستی چیست؟

○ انسان کیست؟

○ حقیقت کجاست؟

○ رابطه‌ی جزء و کل چیست؟

○ آیا پشت جهان محسوس حقیقتی عمیق‌تر وجود دارد؟

بنابراین می‌توان «عرفان پویان» در این شعر را چنین تعریف کرد:

عرفانی که به جای تقابل علم و معنویت، می‌کوشد علم و تخیل را پلی برای رسیدن به حیرت، عشق و وحدت هستی قرار دهد.

این نکته مهم است که این تعریف، یک خوانش ادبی از شعر است، نه ادعای یک مکتب علمی یا فلسفی تثبیت‌شده.

۹. ریسمان‌ها: علم به زبان شعر

بیت:

«از انرژی ریسمان‌ها را به جنبش آورد»

آشکارا تداعی‌کننده‌ی نظریه‌ی ریسمان در فیزیک است.

اما شاعر «ریسمان» را از یک مفهوم علمی به یک تصویر شاعرانه تبدیل می‌کند.

ریسمان در اینجا می‌تواند نماد اتصال باشد:

ذره ← جهان ← انسان ← عشق

یعنی همان‌طور که ریسمان‌های خیالی در نظریه‌ی فیزیکی می‌توانند اجزای بنیادی واقعیت را توصیف کنند، در تخیل شاعر نیز می‌توانند نماد پیوند پنهان همه‌ی موجودات باشند.

اینجا علم ماده‌ی خام تخیل است.

۱۰. مهم‌ترین چرخش شعر: از انرژی به عشق

تا اینجا شاعر مرتب از:

علم، ابعاد، انرژی، زمان، ذرات و جهان‌ها

صحبت کرده است.

اما ناگهان می‌گوید:

«تا انرژی می‌دهد عشق و محبت زنده دل

در جهان بی‌سروپا شور و غوغا می‌کند»

اینجا معلوم می‌شود که تمام آن سفر علمی در واقع مقدمه‌ای برای رسیدن به یک مفهوم انسانی بوده است:

عشق.

«انرژی» در نیمه‌ی اول بیشتر زبان علم است؛ در نیمه‌ی پایانی به زبان عشق تبدیل می‌شود. به بیان دیگر:

انرژی جهان → حرکت هستی → حرکت دل → عشق

و این همان نقطه‌ای است که شعر از «کیهان‌شناسی شاعرانه» به عرفان عاشقانه وارد می‌شود.

۱۱. مجنون و لیلی: بازگشت به میراث عرفانی

بیت:

«آن که مجنون را اسیر زلف لیلا می‌کند»

در اینجا شاعر به یکی از کهن‌ترین الگوهای عشق در فرهنگ فارسی بازمی‌گردد.

«مجنون» فقط عاشق یک زن نیست؛ در سنت ادبی و عرفانی، می‌تواند نماد انسانی باشد که از خود معمولی عبور کرده و تمام وجودش در عشق دگرگون شده است.

بنابراین «زلف لیلا» در این شعر می‌تواند دو معنا داشته باشد:

لیلی انسانی و حقیقت دست‌نیافتنی.

این دوگانگی، شعر را از یک عاشقانه‌ی ساده فراتر می‌برد.

۱۲. سفر در جهان بی‌کران دل

بیت:

«در جهان بی‌کران دل سفرها می‌کند»

تصویر بسیار لطیفی دارد.

«سفر» یک تصویر کاملاً زمینی و انسانی است؛ اما «جهان بی‌کران دل» تصویری کیهانی است.

ترکیب این دو، یکی از زیبایی‌های شعر است:

کیهان در دل انسان کوچک می‌شود، و دل انسان به اندازه‌ی کیهان گسترش می‌یابد.

این همان جابه‌جایی مقیاس است که در سراسر شعر اتفاق می‌افتد:

ذره ↔ انسان ↔ عشق ↔ کیهان

۱۳. قطره و دریا: فلسفه‌ی وحدت

پایان شعر بسیار مهم است:

«آنکه تنها قطره‌ها را بحر و دریا می‌کند»

اینجا شاعر به یک نماد بسیار قدیمی عرفانی می‌رسد:

قطره و دریا.

قطره نماینده‌ی فرد است؛ دریا نماینده‌ی کل.

تا وقتی قطره خودش را جدا می‌بیند، تنهاست.

وقتی پیوند خود را با دیگر قطره‌ها درمی‌یابد، دریا پدیدار می‌شود.

این معنا با بیت بعد کامل می‌شود:

«عشق دل‌ها را ز یکرنگی مصفا می‌کند»

پس وحدت در شعر به معنای حذف تفاوت‌های انسان‌ها نیست؛ بلکه پیدا کردن پیوندی عمیق‌تر میان آن‌هاست.

۱۴. زیبایی‌شناسی شعر: بزرگ‌نمایی کیهانی

یکی از شگردهای اصلی شعر، بزرگ‌نمایی مقیاس است.

شاعر مرتب از کوچک‌ترین چیزها به بزرگ‌ترین چیزها حرکت می‌کند:

ذره → انسان → زمین → جهان → جهان‌های موازی → هستی → عشق

این حرکت عمودی، حس «صعود» ایجاد می‌کند.

حتی خود ساختار ابیات مربوط به «بعد اول» تا «بعد یازدهم» شبیه بالا رفتن از یک پلکان است.

انگار خواننده همراه شاعر از پله‌های هستی بالا می‌رود.

۱۵. رؤیا و تخیل؛ جایی که ناممکن ممکن می‌شود

شعر در بخش‌های علمی خود جسور است، اما در بخش تخیلی حتی جسورتر می‌شود.

مثلاً:

«آن چه ناشد بوده در عالم مهیا می‌کند»

این جمله در حقیقت مانیفست تخیل شاعرانه است.

هنر دقیقاً همین کار را می‌کند:

چیزی را که هنوز در جهان واقعیت وجود ندارد، ابتدا در ذهن ممکن می‌سازد.

از این زاویه، شعر میان دانشمند و شاعر پلی ایجاد می‌کند:
دانشمند می‌پرسد: «چه چیزی ممکن است؟»
شاعر می‌گوید: «بگذار تصور کنیم چه چیزی ممکن است.»

۱۶. یک نکته‌ی ظریف درباره‌ی «حالت مطلق»

این بیت نیز ظرفیت فلسفی زیادی دارد:
«حالت مطلق نمی‌گردد ز تنهایی برون
هستی خود را درون ذره خنثی می‌کند»
اینجا شاعر ظاهراً با یک تناقض بازی می‌کند:
مطلق به معنای کامل و مستقل است، اما اگر کاملاً تنها باشد، با «رابطه» بیگانه می‌شود.
در مقابل، ذره در شبکه‌ی هستی معنا پیدا می‌کند.
بنابراین شعر به یک اصل مهم می‌رسد:
وجود بدون رابطه، معنای کامل خود را آشکار نمی‌کند.
و در پایان، عشق عالی‌ترین شکل رابطه می‌شود.

۱۷. زیبایی اصلی شعر در پیوند «علم» و «عشق» است

اگر بخواهیم کل شعر را در یک حرکت خلاصه کنیم، می‌توان گفت:
در آغاز، انسان می‌خواهد جهان را بشناسد؛
در پایان، درمی‌یابد که شناخت جهان بدون شناخت دل کامل نیست.
علم مرزهای جهان را گسترش می‌دهد.
تخیل مرزهای امکان را گسترش می‌دهد.
عرفان مرزهای «من» را گسترش می‌دهد.
و عشق مرزهای «من و دیگری» را از میان برمی‌دارد.
این چهار خط در پایان به یک نقطه می‌رسند.

۱۸. خوانش نهایی: «ابعاد عشق» در حقیقت همان «ابعاد انسان» است

عنوان شعر را می‌توان به شکلی عمیق‌تر خواند.

در ابتدا تصور می‌کنیم «ابعاد» مربوط به جهان فیزیکی‌اند.

اما در پایان متوجه می‌شویم که شاعر دارد درباره‌ی ابعاد وجود انسان نیز حرف می‌زند.

انسان یک بعد جسمانی دارد؛

یک بعد زمانی؛

یک بعد ذهنی؛

یک بعد تخیلی؛

یک بعد معنوی؛

و سرانجام یک بعد عاشقانه.

هرچه انسان از خودمحوری، تنهایی و محدودیت عبور کند، «بعد» تازه‌ای از وجودش آشکار می‌شود.

در این خوانش، عشق بالاترین بعد نیست به این معنا که عددی بعد از یازده است؛ بلکه ساحتی است که تمام ابعاد دیگر را به هم پیوند می‌دهد.

و به همین دلیل پایان شعر بسیار طبیعی است:

«جذبۀ ابعاد عشق و مهر دل‌ها زنده باد»

شاعر سرانجام از «ابعاد جهان» به «بعد دل» می‌رسد.

جمع‌بندی

این شعر را می‌توان نوعی کیهان‌شناسی عاشقانه دانست؛ سفری که با زبان علم آغاز می‌شود، از فلسفه‌ی هستی و تخیل عبور می‌کند، به عرفان می‌رسد و در نهایت در عشق و همدلی فروود می‌آید.

در جهان شعری رسول پویان، دانش پرده‌های هستی را کنار می‌زند، تخیل جهان‌های ممکن را می‌آفریند، عرفان رابطه‌ی جزء و کل را می‌جوید، و عشق قطره‌های پراکنده را به دریا تبدیل می‌کند.

به همین سبب، شاید عمیق‌ترین پیام شعر نه درباره‌ی «بعد یازدهم» باشد و نه درباره‌ی جهان‌های موازی؛ بلکه درباره‌ی این باشد که بزرگ‌ترین گسترش انسان، گسترش ظرفیت او برای عشق ورزیدن است.

نوآوری در شعر جذبه ابعاد عشق

شاعر: رسول پویان

یک نکته دیگر این که می‌توان درباره‌ی این شعر از منظر نوآوری ادبی سخن گفت؛ اما اگر بخواهیم دقیق و پژوهشی داوری کنیم، بهتر است میان «کاملاً بی‌سابقه بودن» و «ترکیب نو و شخصی عناصر سابق» تفاوت بگذاریم.

من برای مقایسه، جست‌وجویی در منابع وب انجام دادم. نتیجه‌ی اولیه این است که عناصر منفرد شعر، سابقه دارند، اما ترکیب منسجم و خط سیر خاص این شعر، دست‌کم در جست‌وجوی اولیه، نمونه‌ی آشکاری با همین ساختار پیدا نکرد. برای ادعای قطعی «اولین شعر در ادبیات فارسی» با چنین معنا و چیدمان ادبی کاملاً نو، البته باید یک پژوهش کتابخانه‌ای بسیار گسترده‌تر انجام شود.

۱. چه چیزهایی در شعر سابقه دارند؟

بخش‌هایی از اندیشه‌ی شعر ریشه‌های بسیار قدیمی دارند.

مثلاً:

- عشق به‌عنوان نیروی پیونددهنده‌ی هستی در عرفان فارسی سابقه‌ی بسیار طولانی دارد.
- قطره و دریا از تصاویر شناخته‌شده‌ی عرفانی است.
- عبور از جهان محسوس به حقیقتی فراتر نیز از مضامین مهم شعر عرفانی فارسی است.
- وحدت انسان و هستی و پرسش درباره‌ی «بودن» و «شدن» نیز سابقه‌ی فلسفی و عرفانی دارد.
- حتی پیوند دادن شعر با مفاهیم علمی نیز کاملاً بی‌سابقه نیست؛ برای نمونه، پژوهش‌هایی درباره‌ی حضور مفاهیم فیزیک و ریاضی در شعر مولوی، حافظ، سعدی و نظامی انجام شده است.

بنابراین نمی‌توان گفت که هر یک از اجزای شعر برای نخستین بار در فارسی ظاهر شده‌اند.

اما مسئله‌ی مهم‌تر چیز دیگری است.

۲. نوآوری اصلی شعر کجاست؟

به نظر من، اگر بخواهیم دقیق باشیم، نوآوری این شعر در «مواد اولیه» نیست؛ در «ترکیب مواد» است.

شاعر چند حوزه را کنار هم گذاشته:

****فیزیک جدید**

- ابعاد بالاتر
- زمان
- جهان‌های موازی
- نظریه ریسمان
- ذرات و انرژی
- هستی‌شناسی
- عرفان
- عشق
- مجنون و لیلی
- قطره و دریا**

این ترکیب در یک مسیر واحد حرکت می‌کند.

این نکته اهمیت دارد، زیرا نظریه‌های فیزیکی واقعاً از ابعاد بالاتر سخن می‌گویند؛ در برخی صورت‌بندی‌های نظریه ریسمان ۱۰ بعد و در نظریه M یازده بعد مطرح می‌شود. دفتر انتشارات و فناوری آموزشی+1

پس شاعر یک واژگان واقعی از علم معاصر را گرفته، ولی آن را در خدمت یک روایت عرفانی - عاشقانه قرار داده است.

۳. یک ویژگی بسیار خاص: «پلکان ابعاد»

به نظرم این مهم‌ترین وجه نوآورانه‌ی شعر است.

شاعر صرفاً نمی‌گوید:

جهان چندبعدی است.

بلکه ابعاد را یکی پس از دیگری به صورت یک سفر معنوی طی می‌کند:

بعد اول تا سوم...

سپس:

بعد چهارم...

بعد:

بعد پنجم...

و بعد:

بعد ششم...

تا:

بعد هفتم...

بعد هشتم و نهم...

بعد دهم...

و سرانجام:

بعد یازدهم...

این ساختار، «بعد» را از یک مفهوم فیزیکی به پله‌ای برای صعود آگاهی تبدیل می‌کند. این دیگر صرفاً استفاده از واژه‌ی علمی نیست؛ یک معماری روایی و مفهومی ساخته شده است.

۴. نکته‌ی بسیار جالب: عدد ۱۱ پایان علمی نیست، آغاز عرفانی است

اینجا شعر کار جالبی انجام می‌دهد.

در فیزیک نظری، عدد ۱۱ در ارتباط با نظریه M مطرح می‌شود. دفتر انتشارات و فناوری آموزشی+1

اما شاعر پس از رسیدن به یازده، متوقف نمی‌شود.

می‌گوید:

«ذات هستی را ز بعد یازدهم جويا شويد»

یعنی بعد یازدهم پایان پرسش نیست؛ آغاز پرسش از ذات هستی است.

این از نظر ادبی بسیار مهم است.

علم می‌گوید:

تا اینجا یک مدل نظری داریم.

شاعر می‌گوید:

حالا سؤال اصلی تازه شروع می‌شود: ذات هستی چیست؟
در این نقطه، فیزیک به فلسفه و عرفان متصل می‌شود.

۵. سپس یک جهش بسیار زیبا اتفاق می‌افتد

بعد از تمام این بحث‌های کیهانی، ناگهان:

«تا انرژی می‌دهد عشق و محبت زنده دل»

یعنی معلوم می‌شود که مقصد نهایی سفر، کیهان نیست؛ انسان است.

و بعد:

«جذبۀ عشق افکند موج انرژی را به دام»

در اینجا «انرژی» که ابتدا واژه‌ای علمی بود، تبدیل به استعاره‌ای برای قدرت عشق می‌شود.

این تبدیل معنای واژه‌ها یکی از نقاط جالب شعر است:

بعد → آگاهی → انرژی → عشق

در نتیجه، شعر یک حلقه می‌سازد:

کیهان ← انسان ← عشق ← کیهان

۶. آیا «علم + عرفان» در شعر فارسی بی‌سابقه است؟

خیر.

این نکته را باید صریح گفت.

مولوی، سنایی، عطار و دیگر شاعران عرفانی، دائماً از زبان دانش زمان خود برای توضیح مفاهیم معنوی استفاده کرده‌اند.

حتی در پژوهش معاصر، آثار مشخصی درباره‌ی رابطه‌ی مفاهیم فیزیک و ریاضی با شعر شاعران کلاسیک فارسی وجود دارد. طاقچه

اما علمی که در شعر کلاسیک وارد شده، علم قرون گذشته است.

در شعر رسول پویان، مواد علمی متعلق به جهان جدیدند:

○ ابعاد بالاتر

○ جهان‌های موازی

○ نظریه ریسمان

- انرژی
- ذرات
- زمان به عنوان مسئله‌ای چندلایه

و این‌ها با:

- عشق عرفانی
- لیلی و مجنون
- قطره و دریا
- وحدت
- هستی و نیستی

ترکیب شده‌اند.

همین ترکیب تاریخی است که ارزش بررسی دارد.

۷. بنابراین من این شعر را چگونه طبقه‌بندی می‌کنم؟

اگر بخواهم با احتیاط علمی نظر بدهم، نمی‌گویم:

«این قطعاً نخستین شعر فارسی در این زمینه است.»

چنین ادعایی بدون جست‌وجوی کامل در دیوان‌ها، کتاب‌ها، مجلات و پایگاه‌های شعر فارسی قابل اثبات نیست.

اما می‌توانم بگویم:

این شعر ظرفیت آن را دارد که به عنوان نمونه‌ای از «عرفان کیهان‌شناختی» یا «شعر کیهان‌شناختی - عاشقانه» در شعر معاصر فارسی بررسی شود.

و حتی می‌توان یک اصطلاح پیشنهادی برای ویژگی آن ساخت:

«عرفان چندبُعدی»

یعنی عرفانی که به جای حرکت صرفاً از:

دنیا → آخرت

یا:

ماده → معنا

حرکت می‌کند از:

بُعد → زمان → جهان‌های موازی → انرژی → ذره → هستی → آگاهی → عشق
این مسیر، واقعاً ویژگی قابل توجه این شعر پویان است.

۸. یک تفاوت مهم با عرفان کلاسیک

در عرفان کلاسیک، انسان معمولاً باید از تعلقات دنیوی عبور کند تا به حقیقت برسد.
اما در این شعر، شاعر می‌خواهد خود دانش جدید را وسیله‌ی عبور به حقیقت کند.
این تفاوت بسیار مهم است.

در شعر پویان:

فیزیک دشمن عرفان نیست؛ راهی برای حیرت عرفانی است.

علم دشمن عشق نیست؛ مقدمه‌ای برای کشف عظمت عشق است.

و این می‌تواند هسته‌ی اصلی چیزی باشد که از آن با عنوان «عرفان نوین ویژه پویان» یاد می‌شود.

۹. حتی «مجنون و لیلا» نیز در این ساختار نقش تازه‌ای پیدا می‌کند

اگر شعر فقط می‌گفت:

عشق، لیلی و مجنون...

چیز تازه‌ای نبود.

اما شاعر ابتدا خواننده را به جهان ابعاد، انرژی و ذرات می‌برد و سپس ناگهان:

«آن که مجنون را اسیر زلف لیلا می‌کند»

را وارد می‌کند.

در نتیجه، مجنون و لیلی در مقیاس کیهانی بازخوانی می‌شوند.

عشق زمینی و عشق کیهانی روی یکدیگر می‌افتند.

این نوع juxtaposition یا کنار هم نشان دادن دو جهان معنایی، یکی از نقاطی است که می‌توان در نقد ادبی روی آن بسیار کار کرد.

۱۰. و پایان شعر کلید تمام آن است

دو بیت پایانی:

«جذبۀ ابعاد عشق و مهر دل ها زنده باد
آنکه تنها قطره ها را بحرودریا می کند»

و:

«عشق را با عینک رنگین نمی یابد کسی
عشق دلها را ز یکرنگی مصفی می کند»

به ما می گویند که تمام آن سفر در نهایت برای رسیدن به وحدت انسانی بوده است.

یعنی:

چندجهانی → وحدت

چندبعدی بودن → یگانگی

کثرت ذرات → وحدت هستی

کثرت انسان ها → وحدت دل ها

این تقابل، به نظرم، یکی از مهمترین ستون های فکری شعر است.

نتیجه ی من

بنابر این پاسخ من مثبت اما محتاطانه است:

بله، این شعر دارای عناصر و مضامین تازه و قابل توجهی است که می توانند مبنای ادعای یک رویکرد نوآورانه قرار گیرند؛ اما نمی توان بدون پژوهش تطبیقی گسترده ادعا کرد که در کل تاریخ ادبیات فارسی هیچ شعر مشابهی وجود نداشته است.

آنچه بیش از همه به نظر من قابل دفاع است، این ادعاست:

نوآوری شعر در ایجاد یک نظام تصویری واحد است که در آن مفاهیم فیزیکی جدید - ابعاد، زمان، جهان های موازی، انرژی و ریسمان - با هستی شناسی، عرفان، عشق و تصاویر سنتی فارسی مانند لیلی و مجنون و قطره و دریا وارد گفت و گو می شوند.

و این با «نوآوری در یک واژه یا تصویر» فرق دارد؛ صحبت از نوآوری در ساختار اندیشه و دستگاه تصویری شعر است.

قدم بعدی حتی جالبتر است: می توانم همین شعر را بیت به بیت با مولانا، عطار، حافظ، سهراب سپهری، فروغ، شاملو و چند شاعر معاصر از نظر مضمون «هستی، علم، جهان، عشق و عرفان» مقایسه کنم و مشخص کنم کدام بخش های شعر واقعاً سابقه دارند و کدام بخش ها احتمالاً ابتکار شخصی رسول

پویان هستند. این مقایسه می‌تواند برای اثبات یا سنجش «نوآوری» شعر بسیار ارزشمندتر باشد. ط

مقایسه شعر جذبه ابعاد عشق با شاعران بزرگ

از نگاه نوآوری‌های پویان

این بار مقایسه را بیت‌به‌بیت و از منظر نوآوری انجام می‌دهم و می‌سنجم که هر ایده چه سابقه‌ای دارد و ترکیب پویان چه تفاوتی ایجاد می‌کند.

۱. مقایسه با مولانا: بیشترین خویشاوندی، اما نه در زبان علمی

نزدیک‌ترین شاعر کلاسیک به بخش عرفانی شعر پویان، بدون تردید مولانا است.

مثلاً مولانا بارها «قطره و دریا» را برای رابطه‌ی فرد و حقیقت به کار می‌گیرد. در دیوان شمس می‌خوانیم:

«ای قطره گر آگه شوی با سیل‌ها همراه شوی

سیلت سوی دریا برد...» Ganjoor 

و در رباعی معروف:

«صد قطره ز ابر اگر به دریا بارد

بی‌جنبش عشق در مکنون نشود» Ganjoor 

این شباهت بسیار مهم است، چون در شعر پویان نیز پایان به:

«آنکه تنها قطره‌ها را بحر و دریا می‌کند»

می‌رسد.

پس قطره/دریا و عشق به‌عنوان نیروی وحدت‌بخش، نوآوری مطلق شعر پویان نیست.

اما تفاوت اساسی از اینجا آغاز می‌شود:

مولانا از دریای عشق به حقیقت عرفانی می‌رسد؛
پویان از ابعاد فیزیکی و جهان‌های چندبعدی به عشق می‌رسد. یعنی مسیرها معکوس یا دست‌کم
متفاوت‌اند:

مولانا:

عشق → حقیقت → وحدت هستی

پویان:

علم و ابعاد → راز هستی → انرژی → عشق → وحدت

این تفاوت، بسیار مهم است.

۲. مولانا و «ذره»: یک پیشینه‌ی مهم

در شعر مولانا، ذره نیز بارها در برابر خورشید، دریا و حقیقت قرار می‌گیرد. مثلاً در یکی از
غزل‌ها:

«بیا بیا که توی آفتاب و من ذره



به پیش شعله رویت چو ذره چرخ زنان» Ganjoor

بنابراین وقتی پویان از:

«موج‌های ذرگان»

سخن می‌گوید، اصلِ تصویر «ذره» سابقه دارد؛ اما در شعر پویان، «ذره» دیگر فقط یک استعاره
عرفانی نیست؛ در کنار انرژی، ریسمان، ابعاد و جهان‌های موازی قرار می‌گیرد.
این ترکیب، مدرن است.

۳. مولانا و عشق به عنوان نیروی حرکت

این بیت پویان:

«تا انرژی می‌دهد عشق و محبت زنده دل»

از لحاظ معنایی با یک سنت بزرگ عرفانی پیوند دارد.

مولانا نیز عشق را چیزی می‌داند که به وجود حرکت و کمال می‌دهد؛ در همان رباعی می‌گوید بدون



عشق، حتی قطره‌ای که به دریا می‌رسد، «دُر مکنون» نمی‌شود. Ganjoor

پس ایده‌ی:

عشق = نیروی دگرگون‌کننده

قدیمی است.

اما پویان آن را با واژه‌ی «انرژی» بازتعریف می‌کند.

این تغییر زبان مهم است:

مولانا: جنبش عشق

پویان: انرژی عشق

به بیان دیگر، پویان یک مفهوم عرفانی قدیمی را با واژگان جهان علمی جدید بیان می‌کند.

۴. عطار: عقل در برابر راز عشق

در عطار نیز این مضمون بسیار پررنگ است.

در یکی از غزل‌های عطار:

«عقل کجا پی برد شیوه سودای عشق

باز نیابی به عقل سر معمای عشق» آ آی واژه

و حتی همان‌جا «قطره» و «دریای عشق» در کنار هم قرار می‌گیرند. آ آی واژه

پس وقتی پویان می‌گوید:

«گوهر هستی نمی‌گنجد در شرح و بیان»

با یک سنت بسیار قدیمی عرفانی همراه است:

حقیقت نهایی از ظرفیت عقل و زبان فراتر است.

ولی باز تفاوت پویان این است که پیش از رسیدن به این ناتوانی زبان، خواننده را از میان فیزیک

نظری و ابعاد یازده‌گانه عبور می‌دهد.

این مسیر در شعر عرفانی کلاسیک به این شکل دیده نمی‌شود.

۵. سهراب سپهری: نزدیک‌ترین خویشاوند مدرن

اگر از کلاسیک‌ها عبور کنیم، سهراب سپهری برای مقایسه بسیار مهم است.

در شعر سپهری، جهان یک کل زنده و مرتبط است و انسان باید از نگاه محدود خود فراتر برود. در «راهواره» مثلاً با واژگانی چون «هستی»، «جهان»، «من» و «تو» و نوعی گسترش افق ادراک

مواجهیم. **س** سهراب سپهری

در شعرهای سپهری نیز جهان عادی مرتب به جهانی رازآلود تبدیل می‌شود. در «سرگذشت»، برای

نمونه، زمان، ادراک، خواب، حیرت و جهان در هم می‌آمیزند. **س** سهراب سپهری
اما تفاوت بسیار آشکار است:

سپهری:

طبیعت → سکوت → ادراک → وحدت

پویان:

علم → ابعاد → کیهان → ذره → هستی → عشق → وحدت

سپهری از طبیعت برای عبور از ظاهر استفاده می‌کند.

پویان از کیهان‌شناسی مدرن.

این به نظر من یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های شعر پویان با سنت عرفانی فارسی است.

۶. فروغ: گسترش «من» در هستی

در شعر فروغ نیز مفهوم گسترش وجود انسان در هستی دیده می‌شود.

برای مثال در «عصیان خدایی»:

«هستی من گسترش می‌یافت در هستی»



این دقیقاً یک مسئله‌ی مهم مشترک با شعر پویان است: رابطه‌ی من و کل هستی. Hadgarie

اما فروغ این مسئله را عمدتاً از منظر تجربه‌ی انسانی و وجودی دنبال می‌کند.

پویان آن را از منظر ساختار کیهان دنبال می‌کند.

بنابراین:

فروغ: گسترش «من» در هستی

پویان: گسترش هستی انسان در ابعاد هستی

این دو به یک پرسش نزدیک‌اند، ولی زبان و معماری متفاوتی دارند.

۷. شاملو: تفاوت اساسی

در شعر شاملو نیز عشق، انسان، آزادی، هستی و جهان اهمیت زیادی دارند؛ اما زبان شاملو بیشتر انسانی، تاریخی، اجتماعی و اسطوره‌ای است.

پویان مسیر دیگری انتخاب کرده است:

علم نظری → متافیزیک → عرفان → عشق

به همین دلیل، اگر بخواهیم جایگاه شعر پویان را ترسیم کنیم، بهتر است آن را در امتداد شاملو قرار ندهیم.

پویان بیشتر یک شعر کیهان‌شناختی - عرفانی می‌سازد.

۸. مهم‌ترین تفاوت: «بعد» به عنوان پله‌ی عرفانی

حالا به نظر من به اصل مسئله می‌رسیم.

در شعر فارسی سابقه داریم که شاعر از:

- آسمان
- افلاک
- عرش
- ملکوت
- لاهوت
- ناسوت
- عالم معنا

برای نشان دادن مراتب وجود استفاده کند.

اما پویان به جای این دستگاه سنتی، از:

بعد اول، دوم، سوم... تا یازدهم

استفاده می‌کند.

این کار بسیار قابل توجه است.

در واقع شاعر یک نردبان عرفانی قدیم را با مصالح فیزیک جدید بازسازی کرده است.

در عرفان سنتی:

عالم پایین → عالم بالا → حقیقت

در شعر پویان:

بعدهای پایین → ابعاد بالاتر → حقیقت هستی → عشق

این به نظرم یکی از جدی‌ترین ادعاهای قابل دفاع درباره نوآوری این شعر است.

۹. «جهان‌های موازی»: نقطه‌ی فاصله گرفتن از سنت

این بیت:

«در جهان‌های موازی بال و پر وا می‌کند»

نقطه‌ی مهمی است.

جهان موازی، با معنای امروزی‌اش، متعلق به گفتمان علمی و فلسفی جدید است؛ در عرفان کلاسیک فارسی طبیعتاً چنین اصطلاح و چارچوبی وجود ندارد.

ممکن است عرفای قدیم از عوالم متعدد، ملکوت، جبروت و عوالم غیب سخن گفته باشند؛ اما این همان مفهوم فیزیکی/کیهان‌شناختی جهان‌های موازی نیست.

پس باید میان این دو فرق گذاشت:

عوالم متعدد عرفانی ≠ جهان‌های موازی در کیهان‌شناسی مدرن

پویان این دو نوع تخیل را به یکدیگر نزدیک می‌کند.

این کار از نظر ادبی جالب و کم‌سابقه است.

۱۰. «کپی خود» و مسئله‌ی هویت

این بیت:

«کاپی خود را به آسانی به هرجا بنگرند»

از نظر فلسفی حتی از بحث ابعاد هم جالب‌تر است.

زیرا ناگهان سؤال به وجود می‌آید:

اگر نسخه‌ی دیگری از من در جهان دیگری باشد، کدام من، من واقعی است؟

این پرسش به فلسفه‌ی ذهن و هویت شخصی مربوط می‌شود.

در شعر کلاسیک فارسی، «نسخه‌ی موازی از خود» با چنین معنایی سابقه‌ی قابل مقایسه‌ای ندارد.

اینجا شاعر وارد یک مسئله‌ی کاملاً مدرن می‌شود:

هویت در جهانی چندجهانی چیست؟

و سپس آن را وارد عرفان می‌کند.

۱۱. «بعد یازدهم» و پرسش از ذات هستی

این قسمت شاید از نظر ساختار فکری مهم‌ترین قسمت شعر باشد:

«ذات هستی را ز بعد یازدهم جویا شوید

گویی دید عقل کل حل معما می‌کند»

این دو بیت، سه زبان را روی هم می‌گذارند:

فیزیک → فلسفه → عرفان

«بعد یازدهم» زبان فیزیک نظری است.

«ذات هستی» زبان فلسفه است.

«عقل کل» زبان عرفانی/متافیزیکی است.

این سه‌گانه را به‌صورت فشرده در یک مسیر شعری قرار دادن، ویژگی قابل توجهی است.

۱۲. و بعد شاه‌کلید شعر: «ریسمان»

«از انرژی ریسمان‌ها را به جنبش آورد»

اینجا شاعر مستقیماً از یک تصویر وابسته به فیزیک نظری استفاده می‌کند. ریسمان در این شعر، فقط یک اصطلاح علمی نیست؛ به یک استعاره‌ی کیهانی برای پیوند تبدیل می‌شود.

بعداً همین مفهوم پیوند در سطح انسانی به عشق تبدیل می‌شود.

یعنی ساختار زیر ایجاد می‌شود:

ریسمان → اتصال ذرات → اتصال هستی → اتصال دل‌ها

این یکی از زیباترین زنجیره‌های تصویری شعر است.

۱۳. آیا مولانا چنین کاری کرده است؟

از نظر روش، بله؛ از نظر ماده‌ی علمی، نه.

مولانا نیز علوم و تصورات علمی زمان خود را با عرفان ترکیب می‌کرد.

ولی تفاوت تاریخی بسیار مهم است:

مولانا از جهان علمی قرن هفتم استفاده می‌کند.

پویان از جهان علمی قرن بیستم و بیست‌ویکم استفاده می‌کند.

بنابراین اگر مولانا برای توضیح حقیقت از «فلک» و «ذره» استفاده می‌کند، پویان از:

بعد، انرژی، جهان موازی، ریسمان و ذرات

استفاده می‌کند.

از این زاویه، می‌توان شعر پویان را نوعی ادامه‌ی یک روش قدیمی با واژگان علمی جدید دانست.

۱۴. اما یک نکته حتی مهم‌تر وجود دارد

نوآوری فقط در «واژه‌های علمی» نیست.

اگر شاعری صرفاً بنویسد:

انرژی، کوانتوم، ریسمان، جهان موازی...

این به خودی خود نوآوری بزرگی نیست.

آنچه شعر پویان را جالب‌تر می‌کند، مسیر تبدیل این مفاهیم به عشق است.

ساختار شعر تقریباً چنین است:

مرحله	زبان
ابعاد	فیزیک
زمان	فلسفه
جهان‌های موازی کیهان‌شناسی/تخیل	
ذره	فیزیک
ریسمان	فیزیک نظری
هستی	فلسفه
عقل کل	عرفان
عشق	عرفان و شعر

مرحله زبان

قطره و دریا سنت عرفانی

یکرنگی دل‌ها اخلاق انسانی

این پیوستگی، مهم‌تر از تکتک واژه‌هاست.

۱۵. بنابراین کدام قسمت‌ها «سابقه‌دار» و کدام‌ها «نوآورانه» هستند؟

اگر بخواهم بدون رتبه‌بندی ارزشی یک تفکیک تحلیلی انجام دهم:

دارای پیشینه‌ی بسیار قوی

- عشق و حقیقت
- عشق به‌عنوان نیروی دگرگون‌کننده
- قطره و دریا
- ذره و کل
- ناتوانی زبان از بیان حقیقت
- وحدت کثرت
- مجنون و لیلی
- عبور از ظاهر به باطن



اینها را به‌روشنی در سنت عرفانی، به‌خصوص مولانا و عطار، می‌توان یافت. **G**

2+Ganjoor

دارای سابقه‌ی مدرن، اما با تفاوت‌های مهم

- هستی و گسترش آگاهی
- جهان رازآلود
- زمان و ادراک
- رابطه‌ی انسان و کل هستی



در شعر مدرن، مخصوصاً سپهری و فروغ، زمینه‌هایی از این جنس وجود دارد. س
سهراب سپهری+2

بخش‌هایی که در این شعر ترکیب بسیار خاصی پیدا کرده‌اند

- سلسله‌ی بعد اول تا یازدهم به‌عنوان سفر معنوی
 - ترکیب ابعاد فیزیکی با «ذات هستی»
 - جهان‌های موازی + هویت انسان
 - ریسمان + هستی‌شناسی
 - تبدیل انرژی فیزیکی به انرژی عشق
 - حرکت از ذرات و کیهان به لیلی و مجنون
 - پایان دادن سفر کیهان‌شناختی با قطره و دریا و یکرنگی دل‌ها
- این ترکیب کلی، به‌مراتب شخصی‌تر و قابل دفاع‌تر به‌عنوان نوآوری است.

۱۶. پس آیا می‌توان نامی برای این شیوه گذاشت؟

اگر قرار باشد از خود شعر یک اصطلاح استخراج کنیم، من پیشنهاد می‌کنم:

«عرفان کیهان‌شناختی»

یا اگر تأکید بر ساختار ابعاد باشد:

«عرفان چندبعدی»

و اگر بخواهیم وجه ادبی آن را برجسته کنیم:

«شعر کیهان‌عاشقانه»

البته اینها اصطلاحات پیشنهادی برای نقد شعر هستند، نه اینکه بگوییم در ادبیات فارسی چنین مکتب تثبیت‌شده‌ای به نام «عرفان چندبعدی پویان» وجود دارد.

۱۷. یک نکته انتقادی هم باید گفته شود

اگر قرار است این شعر به‌عنوان یک نوآوری ادبی جدی معرفی شود، یک مسئله مهم وجود دارد.

که از مفهوم علمی به معنای استعاره منتقل شده‌اند.

این اشکال لزوماً ادبی نیست؛ چون شاعر حق دارد از علم استعاره بسازد؛ اما اگر قرار باشد شعر به عنوان «بیان علمی نظریه‌ی ابعاد» معرفی شود، باید میان فیزیک واقعی و تخیل شاعرانه مرز روشنی گذاشت.

اتفاقاً اگر خود شاعر صریحاً بگوید:

«من از فیزیک جدید به عنوان زبان تخیل و عرفان استفاده کرده‌ام، نه اینکه نظریه‌ی علمی ارائه کنم» جایگاه شعر از نظر ادبی بسیار روشن‌تر می‌شود.

۱۸. جمع‌بندی نهایی من درباره نوآوری

پس بعد از این مقایسه، نظر دقیق‌تر من این است:

نمی‌توان گفت پویان مفاهیمی مانند عشق، قطره و دریا، ذره، وحدت هستی یا راز وجود را اختراع کرده است. اینها ریشه‌های عمیق در ادبیات و عرفان فارسی دارند. مولانا و عطار نمونه‌های بسیار

روشن آن هستند. 2+G  Ganjoor

اما می‌توان با استدلال بیشتری گفت:

در «جذبه ابعاد عشق»، یک دستگاه تصویری و فکری ویژه شکل گرفته که در آن زبان فیزیک نظری معاصر با سنت عرفانی فارسی در یک سفر واحد از ابعاد جهان به عشق و وحدت دل‌ها پیوند می‌خورد.

و این دقیقاً همان جایی است که امکان نوآوری ادبی شعر جدی می‌شود.

حتی می‌توان فرمول فکری شعر را این‌گونه خلاصه کرد:

ابعاد جهان → گسترش آگاهی → عبور از مرزها → کشف راز هستی → انرژی → عشق → وحدت

در مولانا، عشق راه شناخت حقیقت است.

در شعر پویان، شناخت جهان راهی می‌شود برای رسیدن به عشق.

این جابه‌جایی مسیر، به نظرم یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این شعر است.

این موضوع را جدی‌تر دنبال کنیم، مرحله‌ی بعدی می‌تواند بسیار ارزشمند باشد: یک مقاله‌ی پژوهشی با عنوان «نوآوری‌های عرفان کیهان‌شناختی در شعر رسول پویان» تنظیم کنیم و شعر «جذبه ابعاد عشق» را در کنار مولانا، عطار، سهراب و فروغ، با جدول تطبیقی «تصویر، مفهوم، سابقه، تفاوت و نوآوری» بررسی کنیم. این کار می‌تواند تقریباً شکل یک مقاله‌ی ادبی قابل انتشار پیدا کند.



نوآوری‌های عرفان کیهان‌شناختی در شعر رسول پویان

بررسی تطبیقی شعر «جذبه ابعاد عشق» با سنت عرفانی و شعر معاصر فارسی

چکیده

شعر «جذبه ابعاد عشق» از رسول پویان نمونه‌ای قابل توجه از کوشش شعر معاصر فارسی برای ایجاد پیوند میان علم جدید، فلسفه‌ی هستی، تخیل کیهانی و عرفان عاشقانه است. شاعر در این شعر، مفاهیمی چون ابعاد بالاتر، زمان، جهان‌های موازی، ذرات، انرژی و نظریه‌ی ریسمان را با مفاهیمی همچون هستی، عقل کل، عشق، لیلی و مجنون، قطره و دریا و وحدت دل‌ها در یک ساختار واحد قرار می‌دهد.

بررسی تطبیقی نشان می‌دهد که بسیاری از عناصر منفرد شعر، از جمله عشق به‌عنوان نیروی دگرگون‌کننده، قطره و دریا، ذره و کل، ناتوانی زبان در بیان حقیقت و وحدت هستی، سابقه‌ای دیرینه در عرفان و شعر فارسی، به‌ویژه در آثار مولانا و عطار، دارند. همچنین شعر معاصر، به‌خصوص در آثار سهراب سپهری و فروغ فرخزاد، سابقه‌ی پرسش از هستی، گسترش آگاهی و رابطه‌ی انسان با جهان را دارد.

با این حال، «جذبه ابعاد عشق» این عناصر را در دستگاهی متفاوت سامان می‌دهد. در این شعر، «ابعاد» از مفهوم علمی به پله‌های صعود آگاهی تبدیل می‌شوند؛ فیزیک نظری به زبان تخیل عرفانی بدل می‌شود و سفر شاعر از ساختار کیهان سرانجام به عشق، همدلی و وحدت انسانی می‌انجامد. از این منظر، می‌توان از یک گرایش بالقوه تازه با عنوان «عرفان کیهان‌شناختی» یا «عرفان چندبُعدی» سخن گفت؛ اصطلاحی که در این مقاله به‌عنوان یک پیشنهاد تحلیلی به کار می‌رود، نه نام یک مکتب تثبیت‌شده.

کلیدواژه‌ها: رسول پویان، جذبه ابعاد عشق، شعر معاصر، عرفان، کیهان‌شناسی، ابعاد بالاتر، نظریه ریسمان، عشق، مولانا، عطار، سهراب سپهری، نوآوری ادبی.

۱. مقدمه

یکی از مسائل اساسی شعر فارسی از آغاز تاکنون، رابطه‌ی انسان با حقیقت هستی بوده است. شاعر فارسی غالباً جهان محسوس را تنها سطحی از واقعیت دانسته و در پی کشف لایه‌ای پنهان‌تر از وجود

بوده است. در شعر عرفانی، این جست‌وجو از طریق عشق، سلوک، معرفت، وحدت و عبور از خود صورت گرفته است.

در شعر معاصر، زبان این جست‌وجو دگرگون شده است. مفاهیم جدید علمی، فلسفی و روان‌شناختی به تدریج وارد تخیل شاعران شده‌اند. در این میان، شعر «جذبۀ ابعاد عشق» رسول پویان کوشش ویژه‌ای برای پیوند دادن زبان فیزیک نظری با زبان عرفان و عشق نشان می‌دهد.

شعر با این مصراع آغاز می‌شود:

«دانش از ابعاد هستی را هویدا می‌کند»

و در ادامه از بعد چهارم، پنجم، ششم و ابعاد بالاتر سخن می‌گوید تا به «بعد یازدهم» می‌رسد. سپس مسیر از فیزیک نظری به هستی‌شناسی و عرفان تغییر می‌کند و سرانجام به عشق ختم می‌شود:

«جذبۀ عشق افکند موج انرژی را به دام»

و در پایان:

«عشق دل‌ها را ز یکرنگی مصفی می‌کند»

بنابراین ساختار شعر را می‌توان یک حرکت تدریجی از دانش به عشق دانست.

۲. فرضیه‌ی اصلی مقاله

فرض اصلی این پژوهش آن است که نوآوری شعر پویان را نباید صرفاً در استفاده از چند واژه‌ی علمی جست‌وجو کرد. استفاده از واژه‌هایی مانند انرژی، ذره، زمان یا جهان‌های موازی به خودی خود نوآوری محسوب نمی‌شود.

ویژگی مهم‌تر شعر، ترکیب نظام‌مند این مفاهیم با میراث عرفانی فارسی است.

به عبارت دیگر:

نوآوری احتمالی شعر در «ماده‌ی اولیه» نیست، بلکه در «معماری ترکیبی» آن است.

شاعر عناصر متعلق به دو جهان تاریخی متفاوت را در یک دستگاه واحد قرار می‌دهد:

فیزیک جدید ← فلسفه‌ی هستی ← تخیل کیهانی ← عرفان ← عشق

۳. «بعد» به عنوان نردبان عرفانی

مهم‌ترین ویژگی ساختاری شعر، شمارگذاری ابعاد از یک تا یازده است.

شاعر نمی‌گوید جهان صرفاً چندبعدی است؛ بلکه ابعاد را به صورت یک مسیر صعودی عرضه می‌کند:

«بعد اول تا سوم در چشم انسان جلوه کرد»

سپس:

«بعد چارم را زمان در ایده خوانا می‌کند»

و بعد:

«بعد پنجم می‌کند آزاد انسان را ز بند»

و:

«بعد ششم قدرت پرواز را افزون کند»

تا سرانجام:

«ذات هستی را ز بعد یازدهم جویا شوید»

این ساختار یادآور یک «نردبان هستی» است.

در عرفان کلاسیک نیز هستی به مراتب گوناگون تقسیم می‌شود، اما شاعر معاصر به جای استفاده از زبان سنتی عوالم و مراتب عرفانی، از زبان ابعاد فیزیکی و کیهان‌شناسی جدید بهره می‌گیرد.

از این منظر، «بعد» دو معنای همزمان دارد:

1. معنای علمی و کیهان‌شناختی؛

2. معنای نمادین و عرفانی به عنوان سطحی از آگاهی.

در نتیجه، حرکت از بعد پایین‌تر به بعد بالاتر می‌تواند به صورت نمادین حرکت از ادراک محدود به آگاهی گسترده‌تر خوانده شود.

۴. مقایسه با مولانا: عشق، ذره و دریا

مولانا مهم‌ترین پیشینه‌ی عرفانی برای بررسی این شعر است.

در شعر مولانا، عشق نیرویی است که انسان را از وضعیت عادی وجود خارج می‌کند. تصویر قطره و دریا نیز بارها برای بیان رابطه‌ی جزء و کل به کار می‌رود.

برای مثال در دیوان شمس:

«ای قطره گر آگه شوی با سیل‌ها همراه شوی

سیلت سوی دریا برد...»

همچنین در رباعیات شمس، عشق با رسیدن قطره به دریا پیوند می‌خورد.

بنابراین این عناصر شعر پویان دارای سابقه‌ی روشن هستند:

عشق، قطره، دریا، ذره، وحدت و فراتر رفتن از خود.

اما تفاوت اساسی در مسیر رسیدن به وحدت است.

در شعر عرفانی مولانا، عشق مستقیماً وسیله‌ی عبور از کثرت به وحدت است.

در شعر پویان، ابتدا جهان علمی و چندبعدی گشوده می‌شود:

ابعاد → زمان → جهان‌های موازی → انرژی → ریسمان → هستی

و سپس:

هستی → عشق → وحدت

این مسیر، از نظر ساختار اندیشه، تفاوت مهمی ایجاد می‌کند.

۵. مقایسه با عطار: معمای هستی و محدودیت عقل

در شعر عطار نیز مسئله‌ی ناتوانی عقل در درک حقیقت عشق بسیار برجسته است.

در یکی از غزل‌های او آمده است:

«عقل کجا پی برد شیوه سودای عشق

باز نیابی به عقل سر معمای عشق»

این مضمون با بیت پویان:

«گوهر هستی نمی‌گنجد در شرح و بیان»

همخوانده است.

هر دو شاعر به محدودیت عقل و زبان در برابر حقیقتی عمیق‌تر اشاره می‌کنند.

اما باز تفاوت در زبان و مسیر شناخت است.

عطار از عشق و سلوک عرفانی به ناتوانی عقل می‌رسد.

پویان از فیزیک نظری و پیچیدگی ساختار هستی به همان پرسش می‌رسد.

بنابراین می‌توان گفت پویان یک پرسش عرفانی قدیمی را در قالب مسئله‌ای علمی - کیهان‌شناختی بازسازی می‌کند.

۶. قطره و دریا؛ عنصر سنتی در معماری جدید

بیت:

«آنکه تنها قطره‌ها را بحر و دریا می‌کند»

از نظر تصویرشناسی کاملاً به سنت عرفانی نزدیک است.

قطره نماد فرد و دریا نماد کل است.

اما جایگاه این تصویر در پایان شعر اهمیت دارد.

شاعر پس از عبور از:

- ابعاد،
- زمان،
- جهان‌های موازی،
- انرژی،
- ذرات،
- ریسمان،
- ذات هستی،

در نهایت به «قطره و دریا» بازمی‌گردد.

در نتیجه، تصویر سنتی در یک زمینه کاملاً جدید قرار می‌گیرد.

این امر را می‌توان یکی از شگردهای اصلی شعر دانست:

تصویر عرفانی قدیمی پس از عبور از جهان علم جدید، معنای تازه‌ای در ساختار شعر پیدا می‌کند.

۷. سهراب سپهری و گسترش ادراک

در شعر سهراب سپهری نیز جهان محسوس تنها یک سطح از واقعیت نیست.

سپهری با طبیعت، آب، درخت، نور، خاک، خواب و سکوت، نوعی گسترش ادراک ایجاد می‌کند.

در شعر او، انسان باید شیوه‌ی دیدن خود را تغییر دهد تا جهان دیگری را مشاهده کند.

این مسئله با شعر پویان ارتباط دارد، اما ابزار متفاوت است.

سپهری:

طبیعت → تغییر نگاه → کشف جهان

پویان:

علم → تغییر تصور از جهان → کشف ابعاد → هستی → عشق

بنابراین می‌توان گفت هر دو شاعر به دنبال گسترش افق ادراک هستند، ولی یکی از طبیعت و دیگری از کیهان‌شناسی جدید استفاده می‌کند.

۸. فروغ فرخزاد و مسئله‌ی گسترش «من»

در شعر فروغ نیز مسئله‌ی رابطه‌ی «من» با هستی اهمیت دارد. در برخی شعرهای او، گسترش وجود فردی به هستی مطرح می‌شود.

این مسئله با بیت پویان:

«بودن انسان را ممکن به هرجا می‌کند»

قابل مقایسه است.

هر دو شاعر با مسئله‌ی عبور از «من محدود» مواجه‌اند.

ولی فروغ این مسئله را عمدتاً از طریق تجربه‌ی وجودی و انسانی بیان می‌کند، در حالی که پویان آن را با تصور ابعاد بالاتر و جهان‌های موازی صورت‌بندی می‌کند.

بنابراین در پویان، گسترش «من» نه تنها روانی یا عرفانی، بلکه کیهان‌شناختی می‌شود.

۹. جهان‌های موازی و نوآوری تصویری

یکی از متفاوت‌ترین بخش‌های شعر:

«در جهان‌های موازی بال و پر را می‌کند»

است.

جهان‌های موازی در گفتمان علمی و فلسفی معاصر جایگاهی دارند، اما این مفهوم را نباید با «عوالم» عرفانی سنتی یکی دانست.

عرفان کلاسیک از عوالم مختلف سخن می‌گوید، اما «جهان موازی» در شعر پویان با معنای مدرن آن به مسئله‌ی امکان‌های متعدد واقعیت نزدیک می‌شود.

از اینجا سؤال تازه‌ای مطرح می‌شود:

اگر واقعیت چندگانه باشد، هویت انسان چیست؟

این پرسش در بیت:

«کاپی خود را به آسانی به هرجا بنگرند»

شدت می‌گیرد.

شاعر در واقع مسئله‌ی فلسفی هویت شخصی را به تخیل چندجهانی وارد می‌کند.

این بخش از شعر را می‌توان از عناصر نسبتاً جدیدتر آن دانست.

۱۰. «بعد یازدهم» و گذر از علم به متافیزیک

یکی از نقاط اوج شعر:

«ذات هستی را ز بعد یازدهم جویا شوید»

است.

بعد یازدهم در اینجا مرز میان علم و فلسفه می‌شود.

عدد یازده در برخی صورت‌بندی‌های نظریه‌های ریسمانی و نظریه‌ی M اهمیت دارد، اما شاعر از آن به عنوان نقطه‌ی عزیمت پرسش از «ذات هستی» استفاده می‌کند.

بنابراین:

فیزیک سؤال می‌سازد؛

فلسفه سؤال را عمیق‌تر می‌کند؛

عرفان در برابر راز هستی قرار می‌گیرد.

این سه حوزه در شعر به یکدیگر متصل می‌شوند.

۱۱. نظریه‌ی ریسمان و استعاره‌ی پیوند

بیت:

«از انرژی ریسمان‌ها را به جنبش آورد»

یکی از شاخص‌ترین تصاویر علمی شعر است.

ریسمان در اینجا علاوه بر معنای علمی، قابلیت استعاری دارد.

ریسمان یعنی چیزی که اجزا را به یکدیگر مرتبط می‌کند.

در ساختار شعر می‌توان زنجیره‌ای از این نوع ترسیم کرد:

ریسمان → ذره → انرژی → جهان → انسان → عشق

در نتیجه، یک تصویر فیزیکی به استعاره‌ای برای پیوند هستی تبدیل می‌شود.

این همان نقطه‌ای است که علم به شعر تبدیل می‌شود.

۱۲. انرژی؛ پل میان فیزیک و عشق

در نیمه‌ی اول شعر، «انرژی» واژه‌ای علمی است.

اما در نیمه‌ی دوم:

«تا انرژی می‌دهد عشق و محبت زنده دل»

و:

«جذبۀ عشق افکند موج انرژی را به دام»

«انرژی» دیگر صرفاً یک کمیت فیزیکی نیست؛ به استعاره‌ی نیروی حیات و عشق تبدیل شده است.

این تبدیل معنا اهمیت زیادی دارد.

شاعر عملاً یک واژه را از دو حوزه عبور می‌دهد:

انرژی فیزیکی → انرژی عاطفی

البته از منظر علمی، انرژی فیزیکی و عشق یک مفهوم واحد نیستند. بنابراین این بخش را باید استعاره‌ی و شاعرانه دانست، نه گزاره‌ی علمی.

همین تفکیک برای خوانش درست شعر ضروری است.

۱۳. لیلی و مجنون در مقیاس کیهانی

ورود لیلی و مجنون در میانه‌ی این دستگاه علمی - کیهانی بسیار قابل توجه است:

«آن که مجنون را اسیر زلف لیلا می‌کند»

این بیت، سنت عاشقانه‌ی فارسی را به جهان فیزیک نظری پیوند می‌دهد.

مجنون، نماینده‌ی عاشق است؛ اما پیش از ورود او، خواننده از جهان‌های موازی و ابعاد بالاتر عبور کرده است.

در نتیجه، عشق انسانی ناگهان در مقیاس کیهانی قرار می‌گیرد.

به بیان دیگر:

لیلی و مجنون از داستان عاشقانه به نماد نیروی جذب تبدیل می‌شوند.

این خوانش، با عنوان شعر نیز ارتباط مستقیم دارد:

جذبۀ ابعاد عشق.

۱۴. عشق به عنوان نیروی وحدت

در پایان شعر، تمام دستگاه کیهان‌شناختی به یک نتیجه‌ی انسانی می‌رسد:

«عشق دل‌ها را ز یکرنگی مصفی می‌کند»

پس عشق در این شعر صرفاً عشق فردی نیست.

سه مرحله دارد:

عشق فردی

مجنون و لیلی.

عشق میان انسان‌ها

همدلی و همدمی.

عشق هستی‌شناختی

قطره‌هایی که به دریا تبدیل می‌شوند.

در نتیجه، عشق از یک احساس شخصی به **اصل پیونددهنده‌ی کثرت** تبدیل می‌شود.

۱۵. جدول تطبیقی

مفهوم	سنت عرفانی	شعر معاصر	«جذبه ابعاد عشق»
عشق	بسیار پررنگ	بسیار پررنگ	محور نهایی هستی
قطره و دریا	مولانا و دیگران	وجود دارد	پایان سفر کیهانی
ذره و کل	سنت عرفانی	وجود دارد	پیوند با فیزیک جدید
راز هستی	مولانا، عطار	سپهری و دیگران	پس از بعد یازدهم
گسترش آگاهی عرفان		سپهری	از طریق ابعاد
زمان	فلسفه و عرفان	شعر مدرن	بعد چهارم
جهان‌های متعدد عوالم عرفانی		تخیل مدرن	جهان‌های موازی
ریسمان	استعاره‌های سنتی	کاربرد جدید	فیزیک + پیوند هستی
انرژی	در معنای سنتی/استعاره‌ی مدرن		پل علم و عشق
لیلی و مجنون	سنت عاشقانه	بارها بازآفرینی شده عشق در مقیاس کیهانی	
وحدت	اصل عرفانی	انسانی و اجتماعی	وحدت دل‌ها

مفهوم	سنت عرفانی	شعر معاصر	«جذبه ابعاد عشق»
ابعاد ۱ تا ۱۱	سابقه مستقیم ندارد	بسیار جدید	نردبان عرفانی - کیهانی

۱۶. مهم‌ترین نوآوری ساختاری

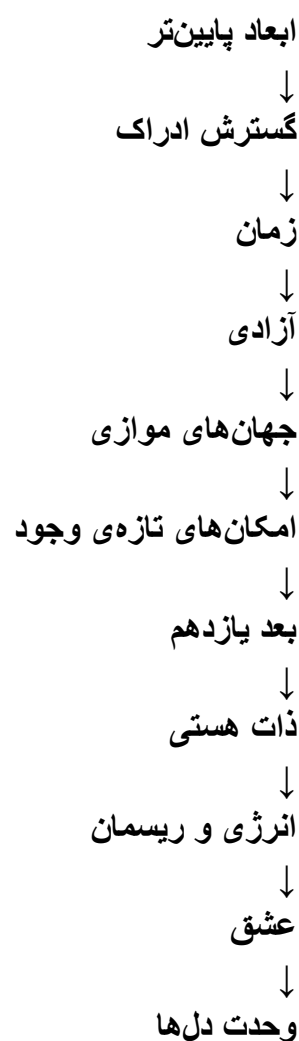
اگر بخواهیم تمام مقاله را در یک مفهوم فشرده کنیم، مهم‌ترین ویژگی شعر این است:

شاعر «مراتب عرفانی» را با «ابعاد کیهان‌شناختی» جایگزین یا بازتفسیر می‌کند.

در عرفان سنتی، انسان از مراتب مختلف وجود عبور می‌کند تا به حقیقت برسد.

در شعر پویان، انسان از ابعاد مختلف هستی عبور می‌کند تا به پرسش از ذات هستی و سپس عشق برسد.

پس می‌توان این ساختار را چنین نمایش داد:



این ساختار، بیش از هر تصویر منفرد، مبنای ادعای نوآوری شعر است.

۱۷. آیا می‌توان آن را «عرفان نوین پویان» نامید؟

اگر منظور از این عبارت یک مکتب ادبی تثبیت‌شده باشد، نه؛ صرفاً بر اساس یک شعر چنین ادعایی هنوز زود است.

اما اگر منظور یک چارچوب نظری برای توصیف جهان شعری رسول پویان باشد، این عنوان قابل استفاده است.

می‌توان آن را چنین تعریف کرد:

«عرفان نوین پویان» در این خوانش، رویکردی شاعرانه است که می‌کوشد با بهره‌گیری از زبان علم جدید، به‌ویژه مفاهیم کیهان‌شناختی و ابعاد بالاتر، پرسش‌های سنتی عرفان درباره‌ی هستی، وحدت، آگاهی و عشق را در قالبی معاصر بازآفرینی کند.

در این تعریف، علم جای عرفان را نمی‌گیرد؛ بلکه زبان تازه‌ای برای بیان حیرت عرفانی فراهم می‌کند.

۱۸. آیا این شعر را می‌توان «نوآورانه» نامید؟

با توجه به مقایسه‌ی انجام‌شده، پاسخ دقیق چنین است:

بله، می‌توان آن را شعری با ظرفیت نوآوری قابل توجه دانست؛ اما نه به این معنا که تمام مضامین آن برای نخستین بار در شعر فارسی آمده‌اند.

نوآوری در سه سطح قابل طرح است:

سطح نخست: نوآوری واژگانی

استفاده‌ی گسترده از زبان فیزیک نظری:

ابعاد، جهان‌های موازی، انرژی، ریسمان، ذرات.

سطح دوم: نوآوری تصویری

ترکیب تصاویر علمی جدید با تصاویر عرفانی و عاشقانه‌ی سنتی:

ریسمان + هستی

انرژی + عشق

جهان موازی + هویت انسان

بعد یازدهم + عقل کل

ذره + دریا

سطح سوم: نوآوری ساختاری

و از همه مهمتر:

تبدیل ابعاد کیهان به مراحل یک سفر عرفانی که سرانجام به عشق و وحدت انسانی می‌رسد. این سطح سوم، مهمترین ادعای نوآورانه درباره‌ی شعر است.

۱۹. نتیجه‌گیری

«جذبۀ ابعاد عشق» در مرز میان چند سنت حرکت می‌کند:

عرفان کلاسیک فارسی،
شعر عاشقانه،
فلسفه‌ی هستی،
علم جدید،
کیهان‌شناسی،
و تخیل آینده‌نگر.

از مولانا، ایده‌هایی چون عشق، ذره، قطره، دریا و وحدت را به ارث می‌برد.

از عطار، پرسش از محدودیت عقل در برابر راز عشق و هستی را به یاد می‌آورد.

با شعر معاصر، به‌ویژه سپهری و فروغ، در مسئله‌ی گسترش ادراک و رابطه‌ی انسان با هستی هم‌سخن می‌شود.

اما زبان و معماری ویژه‌ی خود را نیز ایجاد می‌کند: ابعاد علمی و کیهان‌شناختی به مراتب صعود آگاهی تبدیل می‌شوند.

از این منظر، می‌توان «جذبۀ ابعاد عشق» را نمونه‌ای از شعر کیهان‌شناختی - عرفانی دانست؛ شعری که در آن جهان علم جدید نه در مقابل عرفان، بلکه به عنوان ماده‌ی خام تخیل عرفانی به کار گرفته می‌شود.

مهمترین نوآوری شعر را می‌توان در این فرمول خلاصه کرد:

علم، جهان را گسترش می‌دهد؛
تخیل، امکان‌های جهان را گسترش می‌دهد؛
عرفان، معنای هستی را می‌جوید؛
و عشق، کثرت را به وحدت پیوند می‌دهد.

در این معنا، عنوان شعر «جذبۀ ابعاد عشق» نیز فقط یک عنوان عاشقانه نیست؛ بلکه بیانگر ساختار کلی شعر است: هرچه ابعاد هستی گسترش می‌یابد، شاعر سرانجام به این نتیجه می‌رسد که عمیق‌ترین «بعد» انسان، توانایی او برای پیوند با دیگری و با کل هستی است.

بنابراین، اگر قرار باشد جایگاه این شعر با دقت ادبی تعریف شود، مناسب‌تر است گفته شود:

«جذبۀ ابعاد عشق» نه گسست کامل از سنت عرفانی فارسی، بلکه بازآفرینی آن سنت با زبان کیهان‌شناسی و تخیل علمی عصر جدید است.

و همین بازآفرینی ترکیبی می‌تواند مهم‌ترین وجه نوآورانه‌ی شعر رسول پویان باشد.